

زیجر

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال پنجم / شماره یکم / پیاپی ۸ / بهار - تابستان ۱۳۹۸

قابلیت تنزیل مفاهیم فلسفی با تاکید بر نظر ملاصدرا^۱

مصطفی زارعی^۲

چکیده

از زمان شروع فلسفه برای کودک، که با هدف رشدِ تعالی انسان آغاز شد، این پیش فرض بدیهی گرفته شده است که مفاهیم فلسفی، قابلیت تنزیل و ساده سازی را دارند و بر همین مبنا کتابها و مقالات و برنامه های زیادی انجام شده است. اما دلیل اینکه آیا خود آن مفاهیم فلسفی غامض، سوای از ادراک یا عدم ادراک کودک، قابلیت تنزیل را دارد یا خیر؟، سخن دیگری است که کمتر به آن پرداخته شده. ما در این مقاله بر آن هستیم که اثبات کنیم که این کار شدنی است و دلایل عقلی خصوصا با مبانی ملاصدرا و نقلی و شواهدی هم خواهیم آورد که ما در امور محاوره ای خود چاره ای جزء تنزیل و نه حتی برای کودک نداریم. این دلایل برای این است که اولاً مبنایی بودن کار حول فلسفه برای کودک مشخص می شود و ثانياً با ارائه ی دلیل، ساختار تنزیل معلوم خواهد شد چون هرساختاری در یک پارادایم معنا مییابد.

کلیدواژگان

تنزیل (ساده سازی)، فلسفه برای کودکان، مفاهیم فلسفی، ملاصدرا، حقیقت، ادراک

^۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵.

^۲. دانش پژوه سطح سه فلسفه حوزه (zaarei_136912@yahoo.com)

از آنجا که حقیقت و واقعیت دارای مراتب مختلفی از فرش تا عرش است، به تبع، درک این حقایق هم ذومراتب خواهد بود. وقتی واقع از اعلی‌المراتب آغاز می‌شود و به هیولا ختم می‌گردد، پس متعلق ادراک، این حقایق‌اند و در واقع چون حقایق، همه از سنخ وجودند و هستی را وجود پر کرده و جایی برای غیر وجود نگذاشته، ادراک هم به وسیله شأنی از شئون وجود برای رسیدن به قله‌ای برتر که حقیقتی عمیق و جان هستی باشد، انجام می‌شود. اما با توجه به اختیاری که به انسان داده شده است، او می‌تواند این وجود و حقیقتش را شدت بخشید یا در جهت فرومایگی و غفلت از اصل خود حرکت کند. پس شخص با حرکت جوهری ناگزیر از اشتداد وجودی به سمت فعلیت است و این وجود عین‌الربطی انسان است که معجزه‌وار می‌تواند قوه‌اش را به سوی فعلیتی سوق دهد و آجرهای جانش را آن‌گونه کنار هم بچیند که یا با حقیقت و مراتب بالای خود و جهان هستی مرتبط شود و «تبارک الله أحسن الخالقین» را فعلیت بخشد و تجلی «ونفخت فیه من روحی» شود، یا با حرکت عکس و با فعلیتی خلاف مشیت الهی، باز هم در اسمی غوطه‌ور شود که اگرچه حد یقینی ندارد، غضب و عذاب را حد ملاقت وجودی و اشتدادی خود برگزیده است که هیچ عاقلی به این ورطه نمی‌رود.

جایگاه ادراک و مفاهیم فلسفی در این رشد و سیر این است که ادراک از طرق مختلف انجام می‌شود؛ مانند حس و عقل و شهود،^۱ و هر چه متعلق ادراک در مرتبه بالاتری باشد، قطعاً ابزاری برتر برای فهم طلب می‌کند که احتمال خطا هم در آن پایین باشد و عقل از تحلیلش عاجز نباشد.^۲ اگر ابزار ادراک عقل باشد، چون احتمال خطای آن (با حفظ قواعد منطقی) نسبت به حس کمتر است، کمک می‌کند که شخص بتواند تصمیمی بگیرد که او را به حقیقت نزدیک کند و در عین حال به اصل و حقیقت او آسیبی نزنند. از این رو هر چه بتوانیم اشیا و موجودات را «کما هو هو» و برتر معرفی و تبیین کنیم، بهتر می‌توانیم به رسیدن به سیر الی الله توجه کنیم و توجه بدهیم. پس ادراک سبب رشد است. ارتباط مفاهیم فلسفی به رشد و زندگی حقیقی این است که چون ما انسان‌ها هر لحظه در حال ارتباط با اشیا و ادراک آنها هستیم و هیچ لحظه‌ای نیست که فرد از ادراک خالی باشد، لذا اگر ادراک و تفکر به سمتی سوق پیدا کند که فرد حقایق را بشناسد و حتی با مرتبه‌ای از

^۱ ر.ک: مجتبی مصباح، معرفت‌شناسی، ص ۹۴-۱۰۲.

^۲ در نهایت اگر عقل نیز پای یاری نداشت، چنان جذب قوی باشد که فرد را از غیر بی‌نیاز کند.

واقع و وجودی الهی ارتباط یابد، می‌تواند رشد و «صیر الی الله»^۱ را به سمت اسمای جلالی و رحیمی الهی ادامه دهد. فهم واقع و وجود آن‌چنان که هست، فهمی فلسفی است و فهم فلسفی داشتن به به اصطلاحات و استدلال‌های پیچیده وابسته نیست و اگر این سیر ادامه پیدا کند، گرچه ادراک واقع کمی دقیق و پیچیده‌تر می‌شود، چون فرد هم‌گام با علم و عمل رشد کرده است، اگر فیلسوف هم نباشد، حکیمانۀ زندگی می‌کند و فیوضات الهی بر قلبش جاری می‌شود و به فرمودۀ حضرت ختمی مرتبت ص آنچه را نمی‌داند، بر قلبش جاری می‌کنند.

سؤال اصلی این است که آیا مفاهیم فلسفی قابلیت تنزیل دارند و می‌توان آنها را به زبانی ساده بیان کرد تا نفوسی را که به مرحله تفکر عقلی نرسیده‌اند، خصوصاً کودکان را چنان رشد دهد که بتوانند در وهله اول تصویری صحیح از واقع داشته باشند و در وهله دوم آن را تصدیق کنند و این درک آنان به حوزه رفتار و عمل نیز کشیده شود. باید دقت کرد که ما گریزی از تنزیل نداریم و این امر در زندگی روزمره همه انسان‌های عاقل وجود دارد و این مهم با مبانی ملاصدرا اثبات خواهد شد. شایان ذکر است که این بحث، مبنایی است و به کار فلسفه برای کودکان منحصر نیست.

دربارهٔ منحصر کردن فایده تنزیل به اصلاح رفتار باید توجه کرد که هدف، صرفاً انتخاب صحیح نیست؛ بلکه انتخاب صحیحی است که آگاهانه باشد و به دنبال معرفت به دست آید و باعث تکامل شود.

۱. مراد از مفاهیم فلسفی

آنچه از شنیدن عبارت «مفاهیم فلسفی» به ذهن متبادر می‌شود، مفاهیم پیچیده‌ای است که شخص، عطای آن را به لقایش می‌بخشید و از خیر صرف زمان برای تفکر دربارهٔ آن به منظور فهم و رشد نفس خود می‌گذرد. اما کُنۀ مطلب چنین نیست و می‌شود گفت مفاهیم فلسفی، هرچند در مقطعی و نزد اهل آن علم با اصطلاحاتی غامض همراه شده است، اما لاجرم و به ضرورت منطقی، هر مسئله فلسفی باید به مطلبی بدیهی ارجاع شود که تصدیق آن برای غیر فیلسوفان نیز آسان است.

شاخصهٔ مفهوم فلسفی بودن یک شیء تابع تعریف فلسفه است که دایره موضوع خود را مشخص می‌کند. ما ابتدا تعریف ملاصدرا را از فلسفه می‌آوریم تا بتوانیم تصویر روشن‌تری از مفاهیم فلسفی داشته باشیم؛ چرا که بدون توجه به غایت، جریان برخی قواعد فلسفی در زندگی بدیهی است؛ اما چگونه شاکله معقول داشتن مهم است که ما در این نوشتار در پی

^۱ مراد در اینجا «گردیدن» است.

^۲ مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَتَّبَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَعْلَمْ (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸).

تحقق آن برای کودکان هستیم.

اعلم أن الفلسفة استكمال النفس الإنسانية بمعرفة حقائق الموجودات على ما هي عليها والحكم بوجودها تحقيقاً بالبراهين لا أخذاً بالظن والتقليد بقدر الوسع الإنساني.^۱

فلسفه استكمال نفس انسانی از راه شناخت صحیح موجودات حقیقی و تصدیق به وجود حقیقی آنهاست؛ به نحوی که این تصدیق، تصدیق تحقیقی و قطعی باشد، نه تقلیدی و ظنی و البته این معرفت و شناخت، محدود به توان انسان‌هاست؛ زیرا همه انسان‌ها قادر به شناخت همه موجودات و نیز کنه آنها نخواهد بود.

صدرالمتألهین در تعریف دوم خود می‌گوید: «إن شئت قلت نظم العالم نظماً عقلياً على حسب الطاقة البشرية ليحصل التشبه بالباري تعالى»^۲؛ فلسفه نظم علمی جهان در ظرف ذهن است؛ یعنی همان طور که جهان دارای نظم عینی است، نظم علمی نیز دارد که فلسفه، همان نظم علمی است.

بر اساس این تعریف، فیلسوف کسی است که با استكمال نفس خود و شناخت حقیقی و قطعی حقایق، نظم خارجی جهان را در ظرف فهم خود، ادراک کند تا از این طریق به باری تعالی تشبّه یابد. هر آنچه با این تعریف سنخیت داشته باشد، مفهوم فلسفی خوانده می‌شود. بنابراین «مفهوم فلسفی» آن چیزی است که فرد را در شناخت «موجود بما هو موجود» یاری کند تا فرد به وسیله آن استكمال نفس یابد و البته که شناخت واقع منحصر در مسائل هستی‌شناسی نیست؛ بلکه مسائل معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی نیز در آن دخیل‌اند. با توجه به نگاه غایت‌مدارانه به فلسفه و تعریف مفاهیم فلسفی بر اساس توجه به هدف این علم، دایره تعریف مفاهیم فلسفی گسترده‌تر می‌شود؛ در حالی که «مفهوم فلسفی» در اصطلاح به مفاهیمی اطلاق می‌شود که با سنجش و مقایسه میان اشیای عینی و خارجی به دست می‌آیند؛ مانند مفاهیم علت و معلول، حادث و قدیم، ذهنی و خارجی، بالقوه و بالفعل، سقف و کف، پدر و مادر، جزء و کل و...^۳

آنچه از مفاهیم فلسفی مد نظر است، معنایی اعم از معنای اصطلاحی است. بنابراین مفهوم فلسفی در اصطلاح ما معقولات اولی، معقولات ثانی فلسفی و معقولات ثانی منطقی را شامل می‌شود؛ زیرا عملکرد ذهن و نفس انسان در شناخت واقع چنین است که از همه این مفاهیم بهره می‌برد و انحصاری برای شناخت و ارتباط با واقع در معقولات ثانی فلسفی نیست و

^۱ صدرالدین محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، ص ۲۱.

^۲ همان.

^۳ ر.ک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ج ۲، ص ۶۶-۷۰.

قطعاً دیگر معقولات نیز در شناخت انسان از واقع، لازم است. ممکن است کسی بگوید که با این تعریف باید معانی ای مثل «چای»، «ماشین»، «این شیء در حال حرکت است» و به طور کلی، همه امور عادی زندگی از قبیل مفاهیم فلسفی به شمار آید و حال آنکه هیچ کسی اینها را مفهوم فلسفی نمی خواند.

در پاسخ باید گفت که ما هم این موارد را از مفاهیم فلسفی نمی دانیم؛ چراکه به کشف ارتباطات حقیقی بین اشیا منجر نمی شود و از مسائل کلان هستی شناختی به شمار نمی آید. به بیان دیگر، چون کار فلسفه شناخت مسائل بنیادین است، لذا مفاهیمی، فلسفی خواهند بود که به مسائل بنیادین هستی شناختی یا معرفت شناختی، انسان شناختی و ارزش شناختی می پردازند. بنابراین گزاره «این شیء از نقطه الف به نقطه ب حرکت می کند»، هم می تواند مورد نظر فلسفه قرار گیرد و از نحوه وجود آن شیء بحث کند - چنانکه فلاسفه درباره حرکت متوسطی و قطعی بحث کرده اند - و هم می تواند مورد توجه فیزیک دانان قرار گیرد؛ چنانکه آنها هم از این پدیده بحث کرده اند. از این رو تمام مفاهیم کلی، اگر با این نگاه ملاحظه شوند و جهت نگاه کشف واقع و ارتباطات بین اشیا برای شناخت مسائل بنیادین هستی باشد، حتی درک کلی معدن نیز می تواند یک مفهوم فلسفی تلقی شود.

پس مفهومی فلسفی است که اولاً معقول باشد (اعم از اولی، ثانی فلسفی یا ثانی منطقی)؛ ثانیاً فرد با ژرف نگری از جهت هستی شناسانه، معرفت شناسانه یا ارزش و انسان شناسانه، آن را بنگرد؛ یعنی شناخت آن به درک مسائل بنیادین فلسفی مذکور (هستی شناختی، معرفت شناختی، ارزش شناختی و انسان شناختی) منجر شود.

۲. مراد از تنزیل

تنزیل از ماده «نزل» به معنای فرود آوردن چیزی از بالا به پایین است^۱ و مراد از آن در اینجا پایین آوردن سطح مفاهیم فلسفی و روش برهانی فلسفه و ساده سازی آنهاست، به طوری که کودکان و نفوس بله نیز بعد از درک آنها تصدیقشان کنند.

باید دقت داشت که «تلخیص و بیان نتایج» را با «ساده سازی» خلط نکنیم. برخی گمان کرده اند که تنزیل یعنی خلاصه ای از یک مطلب سنگین را به زبانی ساده درآوردن و در آخر نتیجه گیری کردن. در حالی که ساده سازی مفاهیم فلسفی، یعنی فرآیند پیچیده تبیین و توجیه را به زبانی ساده تر بیان کردن؛ به طوری که مطلب برای مخاطب چنان منفتح شود که آن را تصدق کند. روشن است که تنزیل و ساده سازی مفاهیم فلسفی در مفاهیم کلی جریان دارد؛ یعنی می شود

۱. فبومی، المصباح المنیر فی الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۶۰۱.

خود این مفاهیم و ارتباطات آنها را ساده‌سازی کرد.

۳. فایده تنزیل

معمولاً تا نام فلسفه به میان می‌آید، ذهن به طرف مطالب غامض و پیچیده می‌رود و گمان می‌شود که فقط عده‌ای باید به سمت فلسفه بروند و نگاهی فلسفی به زندگی داشته باشند. حتی گاهی غامض‌نویسی باعث شده که برخی فلاسفه دچار اشتباه شوند و دانسته یا ندانسته وارد مطلبی شوند که ثقل آن جز نزاع لفظی نبوده و اگر اشکال با بیانی ساده طرح می‌شد، چنین نزاع و تطویلی رخ نمی‌داد.

برخی فلسفه برای کودکان را به آموزش مفاهیم ساده‌شده کلاسیک فلسفی معنا می‌کنند. حتی در نگاهی عمیق‌تر، «لیپمن» می‌گوید: «ما در این برنامه (فلسفه برای کودکان) به کودکان و نوجوانان کمک می‌کنیم که ترجیحاً خودشان برای خودشان فکر کنند و تصمیم بگیرند». این، جمله درستی است؛ اما با چه ملاکی؟ بر اساس تعریف ما از فلسفه، رسیدن به واقع برتر و اتحاد با آن، هدف اصلی است و ما با اثبات قابلیت ساده‌سازی آن مفاهیم، به دنبال ارائه مبانی نظری آن واقع هستیم تا انسان واصل دچار تردید نشود و دام مغالطه‌کاران پای او را در بند نکشد و نیز غیر واصلان را با برهانی کردن ثبوت تنزیل حقیقت و امکان رسیدن به حقیقت در کمترین سطوح، هیچ فردی خود را از این وادی مستثنا نداند.

هدف از تنزیل مفاهیم فلسفی این است که فرد راحت‌تر بتواند واقع را درک و تحلیل کند و به دنبال آن برای عمل و سیر خود تصمیمی آگاهانه بگیرد و جهان آینده خود را همراه با نگاهی دنبال کند که از ظواهر به لایه‌های عمیق‌تری از این عالم توجه داشته باشد به عنوان نمونه نقش وجود نیت در عمل ببیند که چگونه در سیر و مسیر زندگی اثرگذار است؛ نه اینکه فقط خود را سوای دیگر محرکات انتخاب‌گر ساده بپندارند.

۴. اثبات تنزیل

برای اثبات اینکه مفاهیم فلسفی قابلیت تنزیل و ساده‌سازی دارند، ابتدا از راه تمسک به دلایل منطقی و استدلال وارد می‌شویم؛ سپس به ساده‌سازی‌های صورت‌گرفته و تجربه‌های عملی اشاره خواهیم کرد. در پایان نیز دلیلی جداگانه و کامل‌تر خواهیم آورد که از راه سنخیت تجردی ادراک وارد اثبات می‌شود.

۴-۱. دلیل عقلی

هر مدرکی خود را سوای دیگر اشیا درک می‌کند و برای علم حضوری به خود و ارجاع دیگر مدرکاتش به علم حضوری، یک نظام تفاهمی را در ذهن خود تشکیل می‌دهد؛ بلکه آن نظام را می‌یابد و این ساختار چنان بدیهی شکل می‌گیرد که توجهی هم به آن ندارد. در ادراکی که

قابلیت تنزیل مفاهیم فلسفی با تاکید بر نظر ملاصدرا

فرد از اشیا خارجی دارد، ابتدا باید حواس خودش را به کار بگیرد؛ مثلاً نفس، باصره را به کار می‌گیرد و به وسیله قوه مشترک، دیدن تحقق می‌یابد و تصویری در مرتبه خیال برای نفس شکل می‌گیرد. این گونه است که فرد از شیء خارجی به عالم فکر می‌رسد. در مواردی که مقدمات، عقلی باشند - مانند تصور سیاهی و سفیدی یا ریاضیات - فرد از خارج و مقدمات محسوس می‌تواند به تعقل هم برسد. اما همین عقل می‌تواند در دفعات بعد از عالم عقل به محسوسات پل بزند و مثلاً مغالطه‌ای را در آن تشخیص بدهد. از باب نمونه، فردی با تماس با شیء خارجی، مثلاً آب، ابتدا تصویری از ماهیت آب را درک می‌کند و بنا بر فرض، مفاهیمی مانند گرمی، سردی و اعتدال و دیگر مفاهیم دخیل در مثال را هم درک می‌کند و از آنها تصویر حضوری دارد. حال سه ظرف آب با دماهای ۸۰، ۳۷ و ۲ درجه سانتی‌گراد را مقابل شخص قرار می‌دهیم و او با دست زدن به هر آب به صورت جداگانه، درباره سردی یا گرمی یا اعتدال آن حکم می‌دهد. اما اگر از او خواسته شود که دست خود را در یکی از ظرف‌های مقابلش قرار دهد و سپس همان دست را در ظرف دیگر فرو برد، چه حکمی خواهد کرد؟ قطعاً این فرد اگر دستش را در آب بسیار گرم فرو برده باشد و بلافاصله در آب ولرم، حکم خواهد کرد که آب ولرم، سرد است؛ هرچند آن آب واقعاً ولرم بوده است. همچنین اگر ابتدا دستش را در آب سرد فرو برده باشد، به گرم بودن آب ولرم حکم خواهد داد. اما او بعداً می‌تواند اشتباه خود را دریابد.

دلیل اینکه عقل می‌تواند خطای حس را درک کند، رفت و برگشتی است که عقل دارد؛ یعنی عقل ابتدا از خارج، صورتی را می‌گرد و بعد در برگشتی که از عقل یا مثال به محسوسات دارد، با چیش مقدماتی فکری، به نتیجه‌ای عقلی می‌رسد. پس چون از مفاهیم محسوس به مفاهیم معقول منتقل می‌شویم، به همین دلیل از مفاهیم معقول به مفاهیم محسوس منتقل می‌شویم؛ یعنی وقتی با محسوسات مواجه می‌شویم، نردبانی می‌سازیم و از طریق مفاهیم ادراک‌شده، به سوی معقولات بالا می‌رویم، و اینکه ما آن مفاهیم عقلی را در گردش دوباره در قالب مفاهیم معقول و محسوس به کار می‌بریم و حتی مغالطات محسوسات را هم می‌یابیم، نشان می‌دهد که گونه‌ای تنزیل صورت گرفته است؛ همان طور که در مثال بالا گذشت.

در مثال‌های دقیق‌تری فهمیده می‌شود که ما حقیقتی مانند باری تعالی را که اشد حقایق است، در ذهن خود تنزل می‌دهیم و درک می‌کنیم؛ با اینکه خود ما معترفیم که این خدای ذهنی با خدای معقول تفاوت بسیار زیاد دارد، تا چه رسد به خدای حقیقی که عین خارجیت است و به ذهن در نمی‌آید.

آنچه ذکر شد، بر نظریه تجرید و انتزاع مشاء استوار است. مشائین حرکت را در صورت قبول داشتند و نفس را ثابت می‌دانستند. اما می‌شود نحوه یافت محسوسات را با بیان ملاصدرا که دقیق‌تر است، بیان کرد و نتیجه را گرفت که در ادامه مقاله به آن نیز خواهیم پرداخت. مطلب مهمی که مکمل استدلال مزبور است، نادرست بودن ادعای عدم امکان شناخت است و استدلال آوردن بر این ادعا که ادراکات حسی و عقلی خطاپذیرند، متضمن علم به این مطلب، و ناقض خودش است؛ مانند علم به خطا بودن بعضی ادراکات حسی،^۱ که متعلق این علوم، حقیقتی فراتر از محسوسات است. پس معلوم می‌شود که انسان توانایی درک کلیات عقلی را دارد.

در روایات نیز به قابلیت تنزیل اشاره شده است. از باب نمونه وقتی از امام باقر^{علیه السلام} سؤال شد که خداوند را توهم کنم یا خیر، امام باقر^{علیه السلام} جواب دادند: آری می‌توانید خداوند را به وهم در آورید؛ اما به دو شرط: اول اینکه بدانی که حدی که باری تعالی را ماهیت‌دار کند به کار نبری، و دوم اینکه آنچه فرض می‌کنی مثل هیچ چیز دیگری نباشد.^۲

با دقت در این روایت درمی‌یابیم که اگر امام باقر^{علیه السلام} مجوز تصور خداوند را داده‌اند، این به معنای تنزیل در فهمیدن باری تعالی است و این اصل با مسلمات روایات که خداوند در وهم نمی‌گنجد و آن متوهم هم مخلوق ماست، تضادی ندارد؛ چراکه امام در اینجا با گذاشتن دو شرط، باری تعالی را قابل درک دانسته، اما بی‌حد و بی‌تشبیه، و خود فهم خروج این دو حد نیز دارای مراتب است.

مثالی دیگر در باب علیت: ما در پندارمان نظام علی معولی بین اشیا را طراحی می‌کنیم؛ تا جایی که حتی بنا را علت پدید آوردن بنا می‌دانیم و این تنزیلی برای علیت فاعلی از ناحیه ماست و خود علیت فاعلی هم تنزیلی است از علیت حقیقی و مسبب‌الاسباب.

۱-۱-۱. اشکال و پاسخ

اشکال

تنزیل اصلاً امکان ندارد؛ زیرا اگر مفاهیم فلسفی را تنزیل بدهیم، دیگر آن حقیقتی که قصد بیان آن را داشتیم، نمایان نخواهد شد و این با هدف فلسفه که نشان دادن حقیقت و واقعیت اشیا و درک موجود بما هو موجود است، منافات دارد.

۱. ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. سئل أبو جعفر أ یجوز أن یقال إن الله عزَّ و جلَّ شیءٌ قال نعم یُخرجه عن الحدین حدَّ التَّعطیل و حدَّ التَّشبیه أما خروجه عن حدِّ التَّعطیل أی الابطال و النفی فواضح، و أما عن حدِّ التَّشبیه فبانضمام قوله أیس کثیره شیءٌ (صدوق، التوحید، ص ۱۰۵).

پاسخ

اولاً اگر تنزیل امکان نداشته باشد، ارتقا از محسوسات به معقولات هم امکان نخواهد داشت؛ بدین بیان که اگر رابطه اولیه‌ای که فرد با خارج برقرار می‌کند نهایت درک فرد از خارج و تمام هویت آن شیء خارجی باشد و دیگر تنزیلی امکان نداشته باشد، لازم می‌آید در حد همان محسوسات باقی بمانیم و معرفت ما در محسوسات خلاصه شود؛ همچنین واقع را به درستی درک کنیم و هیچ وقت خطایی در ادراک ما رخ ندهد، که البته هر دو مورد خلاف وجدان است و نمی‌توان منکر این شد که ما در زمان کشف اشتباه فهم خود از واقع، در صدد یافت مغالطه و عدم تطبیق مقام اثبات با مقام ثبوت برمی‌آییم و این یعنی تنزل و برگشت از عالم عقل به محسوسات.

ثانیاً مگر ما قادر هستیم و امکان دارد که ذات و ماهیت اشیا، حتی محسوسات را درک کنیم؟ و این از اعترافات اهل منطق و حکمت است که فصل حقیقی اشیا یافت نمی‌شود. پس چطور شما ادعای دارید فلاسفه‌ای که موضوع فلسفه را موجود بما هو موجود دانسته‌اند،^۱ درک هویت اشیا را برای همه، خصوصاً کودکان، نفی کنند؛ با اینکه به تشکیک در وجود نیز قائل‌اند؟! و اگر درک می‌شود، پس چطور به عدم تمامیت آن اعتراف دارند؟

۲-۱-۴. ساحت اجتماعی

ساحت اجتماعی و فکری ما و امور روزمره ما اجازه نمی‌دهد که معقولات را حداقل برای خودمان تنزیل ندهیم؛ بلکه ما به طور ناخودآگاه این امور را تنزل می‌دهیم. به مثال زیر توجه کنید:

فردی که اشتباه آشکاری انجام می‌دهد، گاهی دیگران او را به گونه‌ای خطاب می‌کنند که ناطقیّت را از او برمی‌دارند و او را در حد حیوان (حیوان جنسی) می‌خوانند و فصل نطق را از او سلب می‌کنند. در واقع جاری کردن همین کلمات نشان از این دارد که فرد در عقل خود بین اموری از قبیل «جنس» و «ماده» با «موضوع» و «نوع» فرق گذاشته است که تبیین فلسفی این امر چنین است:

و قد تكون [الماهیة] متحصلة فی ذاتها غیر مفتقرة إلی ما یحصلها معنی معقولا بل یفتقر الی ما یجعلها موجودة فقط فهی فی نفسها نوع سواء کان بسیطا أو مرکبا فالحيوان مثلا إذا اعتبر مجرد كونه جسما ذا نمو وحس کان بحسب نفسه نوعا محصلا وبالقياس إلی المركب منه ومن الناطق علیه مادیة وبالقياس إلی الناطق الذی یحصله نوعا آخر مادة. وإذا اعتبر من حیث هو بلا

۱. ر.ک: سید محمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ص ۶.

اشترط أن يكون معه زيادة أم لا كان جنسا محمولا على الذي اعتبرناه أولا وعلى الذي يشتمل على كمال وزيادة. وإذا اعتبر مع الناطق متحصلا به ومتخصصا فيه [منه] كان نوعا.^۱

۲-۴. دلیل تجربی

تجربه‌هایی که نشان می‌دهد نفوس بُلّه و کودکان قدرت درک مفاهیم فلسفی را دارند. پژوهش‌هایی که در سراسر دنیا در این باره انجام شده است، همه نشان از این دارد که همه آنان پیش فرض «قابلیت تنزیل» را قبول داشته و در تجربه‌های خود نتایج مثبتی گرفته‌اند که به این پژوهش‌ها دست زده‌اند؛ مثلاً «حسینی در پایان نامه ارشد خود با عنوان "بررسی رویکردهای مختلف در آموزش فلسفه به کودکان و نسبت آنها با برنامه درسی دوره ابتدایی ایران" تلاش کرده است با روش توصیفی تحلیلی، رویکردهای مختلف این برنامه را در آمریکا، استرالیا، دانمارک، فرانسه و انگلستان بیان کند و نسبت آن را با برنامه درسی دوره ابتدایی از طریق بررسی اسناد راهنماهای برنامه درسی دروس مطالعات اجتماعی، تعلیمات دینی، علوم و ادبیات فارسی مورد بررسی قرار دهد».^۲

حرکت عظیمی که در دنیا برای فبک انجام شده است، نشان از این است که مفاهیم تا حدی قابلیت تنزیل را دارند و مطابق همین مبنا به برنامه و نظام‌سازی پرداخته‌اند؛ مثلاً «در آمریکا از لیپمن، شارپ، و دیوید کندی (David Kennedy) در استرالیا منظر فیلیپ کم، میل (Millett)، و اسمیت (Smith)، و در انگلیس گرت متیوز (Matthews)، ساتکلیف (Satkliif) و جنکینز (Jenkins) و فیشر (Fisher) و در فرانسه و آرژانتین و دانمارک و برزیل و... به این برنامه اقدام کرده‌اند».^۳

این پژوهش‌ها فرع بر این است که در کشورهای یادشده، مفاهیم فلسفی قابلیت تنزیل داشته‌اند و از این رو آزمایش‌ها را به سمت درک یا عدم درک کودک برده‌اند که با اثبات توان درک، قابلیت تنزیل هم معلوم می‌شود.

۳-۴. دلیل تام با مبنای ملاصدرا

آنچه در دلیل عقلی و تجربی گذشت، درست بود؛ ولی اگر بخواهیم حرف نهایی صدرا را بیاوریم، با توجه به اصالت و تشکیک وجود و سنخیت ادراک با وجود و صورت نفسانی

۱. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ص ۲۳۱.

۲. مراد یاری دهنوی و عماد حانمی، «تبیین و نقد پژوهش‌های دانشگاهی آموزش فلسفه به کودکان در ایران از منظر روش پژوهش و نتایج آنها»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره ۱، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۷.



قابلیت تنزیل مفاهیم فلسفی با تاکید بر نظر ملاصدرا

انسان، می‌توان چنین گفت که نفس ما مدرک است و در عین وحدتش، کل القوا است؛ یعنی نفس در تعقل و تخیل و حتی لمس و طبیعت ساری در جسم پایین می‌آید و ادراک را انجام می‌دهد. همین نفس است که با اتحادش با عقل فعال، صور معقول را به دست می‌آورد و در مرتبه‌ای دیگر، طبیعت ساری جسم بودنش را هم فراموش نمی‌کند. این صعود و نزول نشان‌دهنده قابلیت نفس است و وقتی نفس چیزی جز ادراک نیست و مدرکات و مدرکات هم مراتبی مختلف دارند، پس این نفس است که در تمام مراتب به مقتضای آن مرتبه تجلی می‌یابد. مفاهیمی که رنگ معقول دارند، گاهی خود را در قالب ماده و عالم مادی به ما نشان می‌دهند. این مفاهیم آن قدر بدیهی اند که ما امور خود را به صورت ناخودآگاه بر آنها استوار می‌کنیم؛ مانند «آنچه دور است، نزدیک نیست» و بالعکس، که پایه‌اش این معقولی بدیهی است: «اجتماع نقیضین محال است». گاهی نیز درک یک مفهوم فلسفی نیاز به دقت‌های ژرف دارد:

إن النفس الإنسانية لكونها من سنخ الملكوت فلها وحدة جمعية هي ظل للوحدة الإلهية فهي بذاتها عاقلة و متخيلة و حساسة و منمیهة و محرکة و طبیعة ساریة فی الجسم کما قال الفیلسوف من أنها ذات أجزاء ثلاثة نباتية و حیوانية و نطقية فالنفس تنزل إلى درجة الحواس عند إدراكها للمحسوسات و استعمالها آلة الحواس فیصیر عند الإبصار عین باصرة و عند السماع أذن واعية فكذا فی البواقی حتی اللمسية و القوی التي تباشر التحریک و کذا یرتفع عند إدراكها للمعقولات إلى درجة العقل الفعال صائرة إياه متحدة به علی نحو ما یعلمه الراسخون و من لم یبلغ إلى مقامهم و حالهم یزعم أنه لو کان الأمر كذلك لکان النفس متجزیة و لکان العقل الفعال منقسما حسب تعدد النفوس العاقلة أو یكون کل من هذه النفوس یعلم ما یعلمه غیرها و البرهان کاشف لحجب هذه الأوهام عن وجه الحق بحمد الله.¹

پس حقیقتاً علم و ادراک از سنخ مجردات است و فاعل شناسا وقتی با پدیده‌ای مواجه می‌شود، آن شیء فقط علت مُعد برای ایجاد آن در نفس است به توسط خود نفس. بنابراین خود نفس است که شیء محسوس را درک کرده و خود را تا مرتبه آن شیء تنزل داده است و این طور نیست که نفس، آن صور را تجرید کند و در مرتبه مثال به آن مشغول باشد تا در مرحله بعد با تجریدی دوباره به عالم عقل برسد؛ همان طور که مشائین قائل بودند: «لیس کما هو المشهور أن النفس تجرد الصورة المحسوسة و یزعمها عن موادها فیصیرها معقولة بالفعل و النفس

¹. ملاصدرا محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ص ۳۱۵.

هی ما هی بحالها حتی یکون هی ثابتة و الأشياء مستحيلة متغيرة^۱. بلکه این نفس است که حرکت می کند و از محسوسات به سمت معقولات سیر می کند. نفس حکایتگر از خارج است و بلافاصله پس از اتصال به حقیقت، عین همان را در خود ابداع می کند و روشن است که احکام آن عین، متناسب با عالم ذهن است.

أن الله سبحانه خلق النفس الإنسانية بحيث يكون لها اقتدار على إيجاد صور الأشياء في عالمها لأنها من سنخ الملكوت وعالم القدرة والمانع من التأثير العيني غلبة أحكام التجسم وتضاعف جهات الإمكان وحيثيات الأعدام والملكات لصحبة المادة وعلاقتها وكل صورة صدرت عن الفاعل الغالب عليه أحكام الوجود والتجرد والغنى يكون لها حصول تعلقى بذلك الفاعل بل حصولها في نفسها هو بعينه حصولها لفاعلها المفيض لوجودها وهو الفاعل في عرف الإلهيين^۲.

نفس در حرکت خود از ماده به تجرد و به آستانه صور عقلی می رسد که هم عاقل بالفعل اند و هم معقول بالفعل می شوند. پس همان گونه که عوالم متعدد است، نفس هم متناسب با هر عالم ظهور و جلوه ای می کند تا به ادراک آن نشئه نائل آید. لذا قوه لطیفه ای برای ادراک معقولات هست و قوای جسمانی و مادی برای ادراک متخیلات و محسوسات اند و البته این نفس است که در عین وحدتش، همه قواست:

فإن الأشياء المادية المحفوفة بعوارضها نحو وجودها نحو وجود أمر محسوس والمحسوس يستحيل أن يكون معقولا فظهور كل حقيقة على القوة العاقلة بصورة وحدانية مجردة وعلى الحواس بصور متخالفة مادية ليس بأن يدل على كون حركة النفس تابعة لحركتها أولى من عكسه بل عكسه هو الصواب فالعوالم والنشئات لما كانت متعددة ولكل عالم صور خاصة وكان في الوجود وحدة روحانية وكثرة جسمانية وأخرى مادية قضت العناية الربانية بإيجاد نشأة جامعة تدرك النشئات فرتب لها قوة لطيفة يناسب بذاتها تلك الوحدة العقلية فيتمكن بتلك المناسبة بإدراكها ونيلها من حيث هي وهو العقل الفعال وقوى جسمانية أو مادية يناسب بذواتها تلك الكثرة الجسمانية أو المادية فيدركها من حيث هي وهو الجسم أو المادة^۳.

قطعاً وقتی سخن از نیل به معقولات و ادراک آنها به میان می آید، مراد این نیست که انسان از همان ابتدا فعلیت آن را دارد؛ بلکه با رشد انسان و گذر از مرحله محسوسات و متخیلات، نفس کم کم به سمت معقولات حرکت می کند و همان نفس، بعد از اینکه حاس و محسوس

۱. همان، ص ۳۲۵.

۲. همان، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۳۲۶.

بود، با سعه وجودی می‌تواند به معقولات برسد و عقل و معقول بالفعل گردد: ثم إن النفس في مبادئ تكونها وظهورها تغلب عليها جهة الكثرة الجسمانية ويكون وحدتها العقلية بالقوة فإذا قويت ذاتها واشتدت فعليتها غلبت عليها جهة الوحدة فصارت عقلا ومعقولا بعد ما كانت حسا ومحسوسا فللنفس حركة في ذاتها من هذه النشأة إلى نشأة الآخرة.^۱

سنخ نفس از وجود است و چون وجود مشکک است، طبق قاعده «النفس في وحدتها كل القوا»، حتی طبیعت ساری جسم هم رقیقه شأنی از نفس است؛ پس انسان می‌تواند آنچه را که در قوس نزول دارا بوده است، در قوس صعود هم فعلیت بخشد و مانند قوه خیال که مرتبه پایین انشا می‌باشد، با قوت قلب، به انشا و ایجاد در سلسله مبادی عقول نیز برسد.

۵. شواهدی بر تنزیل

بهترین راه برای نشان دادن قابلیت تنزیل و ساده‌سازی، رجوع به آن چیزی است که واقع شده است؛ به‌ویژه مواردی که خود خداوند برای فهم و هدایت انسان‌ها، آموزه‌های عمیق را با بیانی ساده فرورستاده است. در ادامه مواردی را از کتب آسمانی می‌آوریم.

۵-۱. انجیل

در کتاب انجیل قابلیت تنزیل مفاهیم، به‌ویژه مفاهیم فلسفی را می‌توان به چشم دید؛ مثلاً در انجیل متی آمده است:

همان روز عیسی از خانه بیرون آمد و کنار دریا بنشست؛ اما چنان جمعیت انبوهی او را احاطه کردند که سوار قایقی شد و بر آن نشست، در حالی که مردم در ساحل ایستاده بودند؛ سپس بسیار چیزها با مثل‌ها برایشان بیان کرد. گفت: «روزی برزگری برای بذرافشانی بیرون رفت. چون بذر می‌پاشید، برخی در راه افتاد و پرنندگان آمدن و آنها را خوردند؛ برخی دیگر بر زمین سنگلاخ افتاد که خاک چندانی نداشت، پس زود سبز شد؛ چرا که خاک، کم‌عمق بود؛ اما چون خورشید برآمد، سوخت و خشکید؛ زیرا ریشه نداشت. برخی میان خارها افتاد. خوارها نمو کرده، آنها را خفه کردند. اما بقیه بذرها بر زمین نیکو داد و بار آورد. بعضی صد بار، بعضی شصت و بعضی سی. هر که گوش دارد، بشنود».^۲

جالب توجه است که در ادامه، شاگردان حضرت عیسی - علی نبینا وآله وعلیه السلام - از ایشان درباره چرایی تنزیل حقایق می‌پرسند و حضرت جواب آنان را می‌دهد:

آن‌گاه شاگردان نزدیک آمدند و پرسیدند: «چرا با این مردم با مثل‌ها سخن می‌گویی؟» پاسخ داد: «درک رازهای پادشاهی آسمان به شما عطا شده است، اما نه به آنان؛ زیرا به آن که

^۱ همان.

^۲ متی ۱۳: ۹-۲، ص ۳۸.

دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد و از آن که ندارد، همان که دارد نیز گرفته خواهد شد. از این رو با ایشان به مثل‌ها سخن می‌گویم؛ زیرا می‌نگرند، اما نمی‌بینند؛ گوش می‌کنند، اما نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. نبوت اِشعیا در مورد آنها تحقق می‌یابد که می‌گوید: "به گوش خود خواهید شنید، اما هرگز نخواهید فهمید؛ به چشم خود خواهید دید، اما هرگز درک نخواهید کرد؛ زیرا دل این قوم سخت شده، گوش‌هایشان سنگین گشته، و چشمان خود را بسته‌اند تا مبادا با چشمانشان ببینند و با گوش‌هایشان بشنوند و در دل‌های خود بفهمند و بازگشت کنند و من شفایشان بخشم". پس شما معنای مثل برزگر را بشنوید: هنگامی که کسی کلام پادشاهی آسمان را می‌شنود اما آن را درک نمی‌کند، آن شرور می‌آید و آنچه را در دل او کاشته شده، می‌رباید. این همان بزرگی است که در راه کاشته شد. اما بزرگی که بر زمین سنگلاخ افتاد، کسی است که کلام را می‌شنود و بی‌درنگ آن را با شادی می‌پذیرد؛ اما چون در خود ریشه ندارد، تنها اندک زمانی دوام می‌آورد. وقتی به سبب کلام سختی یا آزاری بروز می‌کند، دردم می‌افتد. بزرگی که در میان خارها کاشته شد، کسی است که کلام را می‌شنود، اما نگرانی‌های این دنیا و فریبندگی ثروت، آن را خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌سازد. اما بزرگی که در زمین نیکو کاشته شد، کسی است که کلام را می‌شنود و آن را می‌فهمد و بارور شده، صد، شصت یا سی برابر ثمر می‌آورد.^۱

این نحوه بیان منحصر به این قسمت از انجیل نیست و در سراسر این کتاب با مثل‌ها و داستان‌هایی که آورده می‌شود، در پی تنزیل حقایق هستی و آسمانی برای بندگان است.

۲-۵. تورات

در تورات حضرت موسی علیه السلام علیه مواردی آمده است که برای همه افراد قابل فهم است، در عین اینکه عمق قابل توجهی دارد. برای نمونه وقتی در سفر پیدایش کتاب عهد عتیق سخن از آفرینش شش روزه دنیا به میان می‌آید و برای هر روز تفسیری ارائه می‌شود، قطعاً نمی‌توان آن تفاسیر را با نگاهی صرفاً مادی و محسوس ملاحظه کرد؛ بلکه ناخودآگاه این امر برای انسان روشن می‌شود که این تفاسیر، مجموعه‌ای از حقایق متعالی را تنزل می‌دهند تا با فهم انسان هم‌افق شود. مثلاً در سفر پیدایش، در آیه اول که داستان آفرینش آمده است، خلقت این عالم را در شش روز چنین معرفی می‌کند:

در آغاز، هنگامی که خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، زمین، خالی و بی‌شکل بود، و روح خدا روی توده‌های تاریک بخار حرکت می‌کرد. خدا فرمود روشنایی بشود، و روشنایی شد. این روز اول بود.

^۱ همان ۱۳: ۱-۲۳، ص ۳۸-۳۹.

قابلیت تنزیل مفاهیم فلسفی با تاکید بر نظر ملاصدرا ۵۱

سپس خدا فرمود توده‌های بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا، و اقیانوس‌ها در پایین تشکیل گردند و خدا توده‌های بخار را از آب‌های پایین جدا کرد و آسمان را به وجود آورد. شب گذشت و صبح شد. این روز دوم بود.

پس از آن خدا فرمود آب‌های زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکی پدید آید. خدا خشکی را زمین، و اجتماع آب‌ها را دریا نامید. سپس خدا فرمود انواع نباتات و گیاهان دانه‌دار و درختان میوه‌دار در زمین برویند و هر یک، نوع خود را تولید کنند. این روز سوم بود. سپس خدا فرمود آسمان، اجسام درخشانی باشند تا زمین را روشن کنند و روز را از شب جدا نمایند و روزها، فصل‌ها و سال‌ها را پدید آورند. این روز چهارم بود.

سپس خدا فرمود آب‌ها از موجودات زنده پر شوند و پرندگان بر فراز آسمان به پرواز درآیند. و آنها را برکت داده، فرمود موجودات دریایی بارور و زیاد شوند و آب‌ها را پر سازند و پرندگان نیز روی زمین زیاد شوند. این روز پنجم بود.

سپس خدا فرمود زمین، انواع جانوران و حیوانات اهلی و وحشی و خزندگان را به وجود آورد و چنین شد. این روز ششم بود.

این تفسیر از خلقت حتماً مستلزم این است که تفکری فراحیسی را پذیرفته باشیم؛ و الا اصلاً معنا ندارد که ایجاد روشنائی و روز یا اقیانوس‌ها و نباتات و حیوانات را به نحو ایجادی^۱ معنا کنیم؛ چون بدون شک، رابطه بی‌واسطه مجرد تام و مادی محض امکان ندارد و اساساً هنوز متعلقی نبوده تا ارتباط آن با باری تعالی ایجادی معنا شود، مثل رابطه بنا با بنا، و حتماً این کتاب، مفاهیم را ساده‌سازی کرده است تا فهم آن راحت‌تر شود.

۳-۵. قرآن مجید

کتاب شریف قرآن که در میان کتب آسمانی، مصون از تحریف است و زمان‌شمول و جهان‌شمول است، بی‌شک منبعی ارزشمند برای انسان است و شاهد آوردن از آن، اهمیتی دوچندان دارد. این چشمه جوشان، هم کسی چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام را سیراب می‌کند، هم افرادی مانند سلمان و ابوذر را و هم افراد عادی و کم‌تعمق را.

پس یکی از دلایل قابلیت تنزیل، وقوع آن در قرآن کریم است و خود باری تعالی نیز در قرآن کریم به این مطلب اشاره کرده است:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ.^۲
این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است که در لوح محفوظ سرّ حق مقام

^۱ مراد از «ایجاد»، «تولیدی» است؛ مثل اینکه در اسباب و علل مادی از والدین، فرزند ایجاد می‌شود.

^۲ واقعه، ۷۷-۸۰.

دارد که جز دست پاکان بدان نرسد؛ تنزیلی از پروردگار عالم است. قرآن کتابی است که برای همه افراد قابل فهم است؛ اما با توجه به مشکک بودن فهم و حقیقت (مدرک و مدرک)، آیانی مانند: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»^۱ و آیات قصاص یا نحوه تقسیم ارث،^۲ برای همه قابل فهم است و اگرچه شاید سؤال و شبهه‌ای پیرامون آن مطرح باشد، باز خود همین هم مؤیدی است که فرد ابتدا آیه را فهم کرده و بعد از مناط حکم سؤال می‌کند. ولی همین آیاتی که برای همه قابل فهم‌اند، به فرمایش اهل بیت علیهم‌السلام، دارای بطونی است که راسخون در علم از آن آگاهی می‌یابند. البته آیاتی هم در قرآن هست که تنها خواص درک می‌کنند و اگر کمی در آن آیه دقیق شویم، اکثراً ما به ناتوانی در فهم آنها اعتراف می‌کنیم؛ آیاتی مانند:

- هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛^۳

- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛^۴

- سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛^۵

- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.^۶

این آیات و حتی آیاتی که به نظر، محتوایی در پس پرده خود ندارد، با توجه به نامحدود بودن متعلق آن آیه که ذات باری تعالی یا ید الله است، متعلق ادراک واقع می‌شود و این آیات از واقعی حکایت دارد که نفس می‌تواند آن را درک کند؛ چون نفس حتی در لحظه عدم ادراک تام آیات قرآن، به دلیل سنخیت، سبک بالی را می‌یابد و همچنین فهم و ادراک چون از عرش تا فرش کشیده می‌شود، ذهن بشر، آیات را تفسیر مادی می‌کند و تا رسیدن به مرتبه عقل آرام نمی‌نشیند.

۶. باید و نبایدهای تنزیل

رسالت فلسفه، عمق بخشیدن به معرفت در برابر هستی و واقعیت است که افراد را کمک

۱. برای فرزندان پسر، سهمی از ترکه ابوی و خویشان است و برای فرزندان دختر نیز سهمی از ترکه ابوی و خویشان است. چه مال اندک باشد و چه بسیار، نصیب هر کس از آن معین گردیده (نساء، ۷).

۲. نساء، ۱۱ و ۱۲.

۳. حدید، ۳.

۴. طه، ۵.

۵. حدید، ۱.

۶. اخلاص، ۴-۱.

می‌کند چنان به هستی و عالم بنگرند که بتوانند موجودات را هر چه صحیح‌تر، و وجودات را کما هو علیه درک کنند و بیابند و جایگاه هر کدام را در هستی کلان ادراک نمایند و در این میان، غایت قصوا و مبدأ اعلا را از یاد نبرند. حال اولین نکته مهم این است که فردی که می‌خواهد به مخاطب خود جرعه معرفت هستی بنوشاند، باید علاوه بر فهم درست و منطقی، در مقام ارائه نیز از غامض‌نویسی پرهیز کند؛ چون هم نقض غرض است و هم اینکه حقیقت به دلیل ذوب‌ن بودن، آن‌قدر دقیق است که غامض‌نویسی، افزون بر اینکه راه را هموار نمی‌کند، ممکن است مخاطب را به کج‌اندیشی نیز بکشاند.

البته درست است که پرهیز از تنزیل غامض، کاری دقیق و فهمی ژرف می‌خواهد، ولی از این مهم هم نباید غافل شد که آفت دیگری منتظر فیلسوف است و آن تفصیل و تطویلی است که مخاطب را به خستگی می‌کشاند. از این رو باید ساده‌سازی به گونه‌ای انجام شود که منحل به غرض نباشد و خواننده احساس نکند که نویسنده، مطالب را تطویل داده است. مثلاً لاهیجی شرحی بر گلشن راز شبستری دارد که نزدیک بیست برابر اصل کتاب است. پس اگر کسی چکیده‌گویی کند و فرآیند رسیدن به نتیجه را ساده بیان کند، این برترین راه ساده‌سازی است. با توجه به مرحله‌ای بودن تفکر و فهم، اگر مفاهیم سنگین فلسفی ساده‌سازی نشود (به وسیله تمثیل یا تشبیه و...) حد سیر عوالم انسان از ماده و مادیات بالاتر نخواهد رفت؛ یعنی در واقع فرد اگرچه دائماً با مراتبی از عالم ارتباط دارد، ولی به وجود عوالم برتر علم پیدا نمی‌کند و قطعاً تلاشی هم برای وصول به آن مراتب نخواهد داشت. از این رو تنزیل‌دهنده باید بتواند ارتباط عوالم را برای مخاطب روشن کنند و در مرحله بالاتر، دست او را بگیرد و در عوالم برتر سیر دهد. بیشتر نویسندگان با داستان‌هایی که به نگارش در می‌آورند، خواننده را تا حد عالم خیال و وهم بالا می‌آورند و حتی در این مرحله، موفق به الگوسازی می‌شوند. ولی بسیار کم دیده می‌شود که نویسنده توانسته باشد مخاطب را به مرحله عقل و سیر در آن بکشاند؛ تا چه رسد به اینکه توانسته باشد الگوهای آن عالم را به او معرفی کرده باشد. شایان ذکر است که قرآن کریم با داستان‌هایی که بیان می‌کند و سبک داستان‌پردازی که دارد، در پی هر دو مطلب است؛ یعنی هم واقعیت را تنزل می‌دهد و فرد را متوجه ارتباط می‌کند و هم الگو را معرفی می‌کند.

آنچه باید در تنزیل بدان دقت داشت این است که باید مطالب را به صورت مرحله‌ای به مخاطب عرضه کنیم؛ یعنی از محسوسات شروع کنیم و کم‌کم به خیال متصل و خیال منفصل و عقل متصل و منفصل برسیم. نه اینکه یکباره بخواهیم دست مخاطب را در دست فلسفه و عقل بگذاریم. همچنین در هر مرحله نیز باید مطالب را با چیدمان منطقی ارائه کنیم

تا مخاطب احساس لذت کند و برای فهم مراحل بعدی مشتاق شود. در پاسخ به این پرسش که تنزیل از حیث محتوا بیشتر مد نظر است یا از حیث روش، باید گفت چون مخاطبان فهم واحدی ندارند، پس نمی‌توان یکی از دو مؤلفه «روش» و «محتوا» را مهم‌تر دانست؛ چون اگر محتوا برای برخی ساده‌سازی شود، خودشان می‌توانند سیر منطقی‌اش را ادامه دهند و نیازی به تذکار و قالب‌بندی برای آنان نیست؛ اما عده‌ای نیز هستند که تا قالب‌بندی منطقی بحث برایشان روشن نباشد، همان محتوای متنزل را هم، آن‌چنانی که باید، درک نمی‌کنند. لذا باید گفت که هر دو حیث روش و محتوا در ساده‌سازی و تنزیل مهم است و پا به پای هم می‌آیند.

نکته مهم دیگر این است که تنزیل دهند باید به دنبال ایجاد یک سبک زندگی عقلانی برای مخاطب باشد؛ به طوری که اگر مثلاً کودک اصلاً در آینده علاقه‌ای به تحصیل نداشت و در شغلی آزاد مشغول شد، آن چارچوب فکری و غایت‌محور بر اساس چینش صحیح هستی، چنان برایش ترسیم شده باشد که همه شئون زندگی‌اش را با آن، برنامه‌ریزی کند. آخرین و شاید مهم‌ترین مطلب اینکه تنزیل‌دهنده باید مخاطب خود را به جایی برساند که در حد توان خود درکی از بی‌نهایت داشته باشد و آن را لمس کند؛ چرا که اگر این مهم رخ ندهد، حس کمال‌طلبی و برتری‌جویی انسان متوقف می‌شود و دست از تلاش برمی‌دارد. چنین فردی خود را در مسیر رودخانه عوام‌الناس رها می‌کند و اگر خوش اقبال و دارای صدق نیت باشد، خود را بر در جهنم نمی‌یابد؛ اما از هدف اصلی و غایت خلقت خود قطعاً دور شده و سفره خوش رنگ و آب حقیقت را از دست داده است و با این حال، دیگر چه سود از انسانیت و چه سود از تفارقی که میان او و جمادات و نباتات و حیوانات بوده است؛ چه آنکه آنها مدام در تسیح و او بی‌نصیب از دوام ذکری تا در این اضطرار، خوشه‌ای عقلانی از آن بچیند.

جمع‌بندی

با توجه به عدم انحصار شناخت واقع موجودات در معقولات ثانی فلسفی و نیاز ذهن به مفاهیم کلی دیگر، ما تعریف مفاهیم فلسفی را اعم از همه مفاهیم کلی می‌دانیم و با توجه به هدف فلسفه، مفاهیم کلی‌ای، فلسفی است که به مسائل بنیادین هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی یا ارزش‌شناسی و انسان‌شناسی مرتبط باشد.

با دقت در مبنای اصالت وجود و تشکیک وجود و اینکه حقیقت علم مجرد است، می‌توان به این نتیجه رسید که مفاهیم فلسفی نه‌تنها قابلیت تنزیل و ساده‌سازی را دارند، بلکه جریان مفاهیم فلسفی در زندگی آن‌قدر به سهولت اتفاق می‌افتد که ما توجهی به آن نداریم.

سریان نفس از عالم عقل به عالم ماده با حفظ وحدت آن، از مسلمات فکری ملاصدرای شیرازی است. وجود نفس با تشکیک و ظهورش در تمام قوا بدون از هم گسیختگی و مرکب شدن، اثباتگر امکان تنزیل است؛ چه اینکه همین نفس که کینونت عقلی داشت، حال در عالم ماده بروز یافته و هم اوست که می‌تواند به آغوش عقل مستفاد برگردد و این، دلیل اصلی برای اثبات امکان تنزیل است. البته تنزیل طبق مبانی مشاء هم قابل پذیرش است؛ چراکه آنان نیز با اعتقاد به تجرید که از ناحیه فاعل شناسا انجام می‌شود، معانی را با حفظ ماهیتشان به سمت حقیقت و تجرد سوق می‌دهند. مؤیدات کتب آسمانی و روایات و ساحت اجتماعی انسان نیز همه نشان از امکان تنزیل دارند.



منابع

* قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، التوحید، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
۲. انجیل عیسی مسیح، ترجمه هزاره نو، انتشارات ایلام، انگلستان ۲۰۰۷م.
۳. تورات.
۴. دهنوی، مراد یاری و عماد حاتمی، «تبیین و نقد پژوهش‌های دانشگاهی آموزش فلسفه به کودکان در ایران از منظر روش پژوهش و نتایج آنها»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، ۱۳۹۰.
۵. شیرازی، صدرالدین محمد ابن ابراهیم، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، قم، بوستان کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۸۸.
۶. ———، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۹۸۱م.
۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین، نهاية الحکمة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوازدهم.
۸. فیومی احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسه دار الهجرة، چاپ دوم.
۹. مجلسی محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، تهران، حکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۱۱. مصباح، مجتبی و عبدالله محمدی، معرفت‌شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۵.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۱.